

باسمه تعالی

نام درس: متون نظم ۲

نام استاد: دکتر اختیار بخشی

وضعیت درس: نظری

تعداد واحد درس: ۲ واحد

رشته: آموزش زبان و ادبیات فارسی

ورودی: ۱۳۹۸

تعداد دانشجو: ۴۰ نفر

دانشگاه فرهنگیان - پردیس علامه طباطبائی اردبیل

جلسه: شنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۹۹

باسمه تعالی

نام درس: قصاید ناصر خسرو و مسعو سعد

نام استاد: دکتر اختیار بخشی

نگاهی به زمینه‌های فکری، اعتقادی و ایدئولوژیک اشعار ناصر خسرو

در قرن پنجم هجری آشفتگی و نابه‌سامانی اوضاع اجتماعی، سیاسی و دینی، باعث شیوع انتقادات اجتماعی در ادبیات فارسی مخصوصاً در شعر گردید، این انتقادات به صورت شدید و جدی، نخستین بار در اشعار ناصر خسرو قبادیانی بلخی (۳۹۴-۴۸۱ هـ.ق.)، از نیمه اول قرن پنجم آغاز شد و بعد از او در اشعار شاعران دیگر همچون سنایی غزنوی، انوری ابیوردی، خاقانی شیروانی، نظامی گنجوی، ظهیر فاریابی، جمال‌الدین اصفهانی و دیگران ادامه یافت.

در این زمینه، فرق ناصر خسرو با این‌گونه شاعران این است که ناصر خسرو شیعه و به طور اخص، شیعه اسماعیلی باطنی فاطمی است و از لحاظ مذهبی، عقیدتی و ایدئولوژیک با خلیفه عباسی و ترکان سلجوقی تضاد اساسی و بنیادی فکری، اعتقادی، ایدئولوژیک و مذهبی دارد.

البته در دوستداری اهل بیت و آل محمد (ص) نیز، ناصر خسرو فضل تقدّم ندارد و پیش از او کسانی مروجی (۳۴۱-۳۹۱ هـ.ق.)، از شاعران مشهور اواخر دوران سامانی و اوایل دوره غزنوی این شیوه شعر گفتن را شروع کرده‌بود. او نیز چون ناصر خسرو ابتدا در دربار سامانیان به مداحی شاهان سنی سامانی می‌پرداخت، ولی با گذشت زمان و در سنین آغاز کهولت متنبه شد و به نعت حضرت علی (ع) و آل محمد (ص) پرداخت و اولین شاعر شیعی در مسقط الرأس خودش، مرو (خراسان بزرگ) کسانی است، نه ناصر خسرو:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بوده‌ست و که باشد جز شیر خداوند جهان، حیدر کرار؟

این دین هدی را به‌مثل دایره‌ای دان پیغمبر ما مرکز و حیدر خطِ پرگار

علم همه عالم به علی داد پیمبر چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار

یا:

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین / فضل حیدر ، شیر یزدان ، مرتضای پاک‌دین /
فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تر اوست / فضل آن رکن مسلمانی ، امام‌المتّقین
فضل زین‌الاصفیا ، داماد فخر انبیا / کآفریدش خالق خلق آفرین از آفرین... / مرتضی و
آل او با ما چه کردند از جفا / یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟ / کان همه
مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان / وین همه میمون و منصورند امیرالفاستقین / ای
کسایی ، هیچ مندیش از نواصب وز عدو / تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین ؟
ملاحظه می‌شود که قبل از ناصر خسرو، کسایی مروزی، افکار و اعتقادات شیعی را
البته به گونه‌ای معتدل و بدون افراط، در اشعار دری وارد کرده‌بود و شاید بدین جهت
است که ناصر خسرو در دیوانش، بارها و بارها البته با لاف و گزاف بی‌جا، اشعار خود را
نو و مرغوب و اشعار کسایی را کهنه و محقر شمرده‌است. در ابیات زیر «حجت» همان
ناصر خسرو است که به آن خواهیم پرداخت. نکته جالب توجه که از ابیات استنباط
می‌شود، این است که چون مردم آن روزگار، اشعار نغز و آبدار کسایی را بر اشعار
ناصر خسرو ترجیح می‌داده‌اند، ناصر خسرو مجبور شده‌است، چنین با لاف و گزاف
گویی، تکرار و تأکید که از کسایی برتر است:

سخن خوب ز حجت شنو ار والایی که سخن‌هاش سوی مردم والا، والاست

گر سخنهای کسائی شده پیرند و ضعیف سخن حجت با قوت و تازه و برناست

یا:

پژمرده بدین شعر من این شعر کسایی ای گنبد گردان که برآورد بدین سان

یا:

از حجت گیر پند و حکمت گر حکمت و پند را سزایی

با نوسخنان او کهن گشت آن شهره مقالت کسایی

یا:

بر سخن حجت مگزین سخن زانکه خرد با سخنش آشناست
گفته او بر تن حکمت سراسر چشم خرد را سخنش توتیاست
دیه رومی است سخن‌های او گر سخن شهره کسایی کساست

یا:

خوب دیبایی طرازیدم حکیمان را کز او / تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا / گر به
خواب اندر، کسایی دیدی این دیبای من / سوده کردی شرم و خجلت مر کسایی را
کسا

یا:

سوی شعر حجت گرای ای پسر اگر هیچ در خاطر تو ضیاست
که دیبای رومی است اشعار من اگر شعر فاضل کسایی کساست

نگاهی به تاریخ سیاسی و اجتماعی باطنیان

در دوران غزنویان و سلجوقیان سیاست مذهبی بر حاکمیت، جامعه و کل شئون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جامعه حاکم بود و غزنویان و سلجوقیان سنی، در دفاع از حقوق خلافت عباسی و تعقیب اهل بدعت، قرامطه (قرمطیان: گروهی وابسته به اسماعیلیان یا باطنیان اهتمام داشتند).

قرامطه معتقد به قیام مسلحانه و کشتار و سوزاندن و تاراج مخالفان خود (مسلمانان اهل سنت) بودند و به همین قیام مسلحانه نیز علیه خلفای عباسی دست یازیدند، ملاحظه، روافض (شیعیان غالی و افراطی) و باطنیه همگی از شعب مذهب تشیع هفت امامی اسماعیلی هستند. اسماعیلیه گروهی از شیعیان سبعی (هفت امامی) هستند که امامت را به اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) مختوم می‌دانند.

فلسفه قرامطه، در خطوط کلی، با فلسفه باطنی اسماعیلیان اختلافی ندارد. شناخت فلسفه این فرقه، مبتنی بر شناخت فلسفه اخوان‌الصفاء است و در مجموعه رسائل آنها مباحث مفصلی درباره آرای علمی و فلسفی وجود دارد. اخوان‌الصفاء، جمعیت سری

فلسفی - دینی بودند که از قرن چهارم هجری در بصره و بغداد شروع به کار کردند و هدفشان تلفیق و التقاطِ شریعت اسلام با حکمت و فلسفه یونان بود. دانشمندان اسلام در آرای التقاطی قرمطیان، آثار هجوم فلسفه یونان، فیلسوفان نوافلاطونی و اسکندرانی، افکار مجوسیان (زردشتیان ثنوی)، مزدکیان و مانویان را برای انهدام ارکان اسلام حقیقی به عیان می‌دیدند؛ چنان‌که امام محمد غزالی تعلیمات قرامطه را کفر می‌خواند و می‌گفت: «ایشان در عقیده به دو مبدأ از ثنویت مجوس الهام گرفته‌اند؛ ولی به جای «نور» و «ظلمت»، دو لفظ «سابق» و «تالی» را به کار می‌برند. قرامطه روشی سری و زیرزمینی برای ترویج افکار خود برگزیده بودند و فلسفه و مذهب خود را برای پیروانشان آشکار نمی‌کردند، مگر بعد از آماده ساختن طولانی و طی مراحل مختلفی که روش فیثاغورسیان و مانویان و گنوسیان (ثنوی اندیشان، به عربی الغنوصیه / به انگلیسی Gnosticism) به یاد می‌آورد. مذهب التقاطی تشیع اسماعیلی دربردارندهٔ عناصر مختلفی از آرا، عقاید، و روشها، یا آمیزه ای از چند روش یا مکتب بدون سنخیت محتوایی و ارزشی بود: التقاط حکمت یونان (آرای فیثاغورث، سقراط، افلاطون و ارسطو)، فلسفه نوافلاطونی اسکندرانی (آرای فلوطین و پیروانش)، آرای ثنوی زردشتی (مجوسی)، آرای مانوی، آرای مزدکی با دین اسلام که اساساً بر پایهٔ قرآن، حدیث و سنت بود و هیچ سنخیتی با این مکاتب فکری - فلسفی - عرفانی نداشت.

ناصر خسرو تا سن چهل سالگی مسلمان سنی و در خدمت سلطان سلجوقی بود، اما با مسافرت به مصر و سه سال اقامت در آنجا و رسیدن به خدمت المستنصر بالله خلیفهٔ فاطمی مصر که سردمدار گرایش فکری - مذهبی تشیع باطنی اسماعیلی بود، به سلک باطنیان اسماعیلی یا شیعهٔ سبعیه (هفت امامی) درآمد و از پیروان و طرفداران سرسخت خلفای فاطمی مصر گشت و در این راه چنان گرمرو و جدی بود که طولی نکشید که به مقام «حجت» خراسان رسید و مأموریت یافت تا تشیع مجوسی باطنی اسماعیلی را در خراسان ترویج کند. درجات هفتگانهٔ باطنیهٔ اسماعیلی به ترتیب از پایین به بالا عبارتند از: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق. ناصر

خسرو در قصایدش همین درجه «حجت» خود را به عنوان تخلص در قصایدش استفاده می‌کند.

همان گونه که گفتیم، ناصر خسرو به عنوان «حجت» مأمور تبلیغ آرای باطنی اسماعیلی و ترویج این مذهب و دعوت به سوی خلیفه باطنی فاطمی مصر که او را «میانجی»، «امام زمان»، «خداوند زمان» و «امیرالمؤمنین» می‌دانست شد و طبیعی است که ناصر خسرو و همفکرانش، از سوی حاکمیت سنی سلجوقی که تابع مذهب سنت و جماعت و خلفای عباسی بود، تکفیر شد. علمای مسلمان وقتی سخنان او را شنیدند، به او تهمت بددینی، قرمطی بودن، ملحدبودن، رافضی بودن زدند و مردم را علیه او شوراندند و او را از مسکن و شهر خودش راندند و آواره، دربه‌در و تبعید کردند.

نگاهی به اقدامات و تحرکات سیاسی باطنیان

در زمینه اقدامات سیاسی باطنیان، ایدئولوگ، نظریه‌پرداز و تئورسین بزرگ حاکمیت سلجوقی، خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸ - ۴۸۵ هـ.ق) که با ناصر خسرو در یک قرن زندگی می‌کرد، در کتاب ارزشمند و وزینش، سیاستنامه یا سیرالملوک، می‌کوشد تا ریشه‌های فکری - اعتقادی - ایدئولوژیک شیعیان باطنی اسماعیلی را همراه با تحرکات سیاسی‌شان در طول تاریخ اسلام تا روزگار خودش، با رویکردی سیاسی - ایدئولوژیک تشریح و تبیین کند. او در فصول چهل و یکم تا چهل و هفتم کتابش، به کل دشمنان اسلام، ترسایان، جهودان، خوارج، باطنیان، قرمطیان، گبران، مزدکیان و خرمدینان می‌پردازد و می‌کوشد تا ریشه‌های اعتقادی مشترک اینها را که سبب اتحاد آنها در مقابل اسلام شده، توضیح دهد. او در تلاش برای ریشه‌یابی فرقه باطنیه ابتدا آنها را با مزدکیان و خرمدینان که آنها را گبران می‌خواند، مرتبط می‌کند؛ سپس به بعد از اسلام می‌پردازد و خرمدینان را ادامه مزدکیان می‌خواند. در این راستا، او ابتدا، به سینباد (سنباد / سندباد مجوس) می‌پردازد که در زمان خلافت منصور عباسی، در نیشابور خراسان، به خونخواهی ابومسلم خراسانی قیام کرد و

سرکوب شد. نکته مهم این که تلاشهای سینباد، سبب تشکیل یک سازمان دینی سرّی و مخفیانه برضد عباسیان به نام بومسلمیه شد که سالها به تبلیغ افکار و احساسات ضد عباسیان می پرداخت. نظام الملک، بحق، سری بودن تشکیلات تمامی این نحله های فکری - مذهبی - اعتقادی را نقطه اشتراک تمامی آنها می شمارد. او اعتقاد به زنده بودن و رجعت «مهدی» و «مزدک» را نقطه تلاقی رافضیان باطنی (شیعیان غالی اسماعیلی) و خرمدینان می شمارد و عقیده دارد که مذهب خرمدینی، مذهب گبری (زردشتی) را با تشیع آمیخته بود و خرمدینان آمیخته ای از گبران و مسلمانان باطنی بود.

خواجه نظام الملک، علت پدید آمدن قرامطه را مردی به نام مبارک که غلام محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) بود و خط ظریف و باریکی که آن را مَقْرَمَط می خوانند، زیبا می نوشت. این مبارک دوستی به نام عبدالله بن میمون قدّاح داشت. عبدالله ادعا داشت که با محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) دوست و همراه بوده و توانست مبارک را برای قیام علیه خلیفه عباسی، که امام موسی بن جعفر صادق (ع) را در حبس نگه داشته بود، تحریض و ترغیب کند. مبارک پذیرفت و به سوی کوفه رفت و دعوت سری خود را از کوفه و اطراف آن شروع کرد و آن مردمی که دعوت او را اجابت کردند، از سوی اهل سنت به قرمطی و مبارکی معروف گشتند. عبدالله بن میمون قدّاح نیز به سوی ناحیه عراق عجم و کوهستان (مرکز ایران کنونی) رفت و شیعیان را دعوت کرد. دعوت های سری و مخفیانه باطنیان که آنها را سبعیه / سبعیان (هفت امامیها) نیز می گفتند، ابتدا در ری، قم، کاشان و به دنبال آن طبرستان، گرگان، آذربایگان، اصفهان و مخصوصاً در گیلان و دیلمان با اقبال روبه رو شد و توانستند طرفدارانی را کسب کنند؛ اما در خراسان و ماوراءالنهر که مهد اهل تسنن بود، نتوانستند کاری از پیش ببرند و در روزگار نصر بن احمد سامانی، توسط سرداران و سپاهسالاران ترک او، به شدت سرکوب و نابود شدند. احمد بن عبدالله میمون توانست ابتدا با دعوت سری و سپس با قیام مسلحانه در شام و مغرب به موفقیت هایی دست یابد.

نظام‌الملک در پی جویی تحرکات سری و قیامهای علنی باطنیان در فصل مفصل چهل و ششم سیاستنامه‌اش، با عنوان «بیرون آمدن باطنیان و قرمطیان و نهادن مذهب بد لَعَنَهُمُ اللَّهُ» از خروج محمد برقی علوی باطنی در خوزستان و بصره در سال ۲۵۵ هـ.ق. می‌نویسد که او با یاری زنگیان (بردگان سیاه‌پوست) موفق شد لشکر معتمد، خلیفه عباسی را شکست دهد و چهارده سال و چهار ماه و شش روز در بصره و خوزستان حکومت کند. سپس به خروج ابوسعید جُنَّابی و پسرش ابوطاهر از بحرین و لحساء در سال ۳۱۷ هـ.ق. می‌پردازد. لازم به ذکر است که منظور نظام‌الملک از بحرین و لحساء، استان بزرگ الاحساء در غرب عربستان کنونی است که در گویش محلی، لحساء می‌گویند، نه فقط کشوری که امروزه بحرین می‌دانیم. از آن جا که به قول خواجه نظام‌الملک، مردمان بحرین و لحساء بر مذهب سبع (سبعیه/ شیعیان هفت امامی باطنی) بودند، ابوطاهر بن ابوسعید توانست این مردم را متحد و به مکه مکرمه حمله کند و کشت و کشتاری بزرگ از مسلمانان در مکه و کعبه به راه بیندازد. جنایاتی که ابوطاهر جُنَّابی باطنی، در مکه و حرم کعبه انجام داد، سبب بدبینی گسترده عموم مسلمین نسبت به باطنیان شد. او تمامی اهالی مسلمان مکه را که تعداد آنها به بیست و اند هزار نفر می‌رسید، قتل عام کرد و با اهانت به کعبه، حجرالاسود را از آن جدا کرد و با خود برد. خواجه نظام‌الملک به قیام المقنّع مرغزی (مروزی) نیز می‌پردازد که در بلاد ماوراءالنهر در همین اوان خروج کرد و با ریخته-شدن خون مسلمانان، به سرانجامی نرسید.

در زمان سامانیان قیامهای باطنیان این بار در نواحی هرات و غور ادامه یافت که از سوی اسماعیل بن احمد سامانی سرکوب شد. بار دیگر باطنیان دیگر بار در خراسان و ماوراءالنهر با نفوذ در دستگاه حاکمیت سامانی قیامی دیگر را در زمان منصور بن نوح بن نصر آغاز کردند که با تلاشهای ابوعلی بلعمی وزیر او و سپهسالار خراسان، الپتکین و سبکتگین (پدر محمود غزنوی) سرکوب شدند. در این راه گروه باطنیان موسوم به سپیدجامگان فرغانه و خجند و کاشان با اینها متحد بودند و ابومنصور عبدالرزاق طوسی، والی طوس از سوی سامانیان نیز که باطنی شده بود، به دولت سامانی خیانت

کرد و علیه این دولت به جنگ برخاست. قیامها و کشت کشتارهای سپیدجامگان فرغانه و سغد، از یک سو و قرمطیان طالقان و کوهپایه در خراسان از سوی دیگر، عرصه را بر دولت سامانی تنگ می‌کرد، تا این که با کوششها و درایت البتکین، ابوعلی بلعمی و بکتوزون همگی شکست خوردند و بعد از تصفیة دربار سامانی از باطنیان، ابومنصور عبدالرزاق نیز به دست وشمگیر و پسرش قابوس که وابسته به دربار سامانی بودند، شکست خورد و سامانیان توانستند تمامی خراسان و ماوراءالنهر را از باطنیان پاک کنند.

خواجه نظام‌الملک در فصل چهل و هفتم کتابش، با عنوان «اندر خروج خرمدینان خذَ لَهُمُ الله»، به موضوع قیام خرمدینان و مخصوصاً بابک خرمدین می‌پردازد و تأکید می‌کند که هر وقت که خرمدینان خروج کرده‌اند، باطنیان با ایشان یکی شده و ایشان را قوت داده‌اند و هر گاه باطنیان خروج کرده‌اند، خرمدینان با ایشان یکی شده‌اند؛ برای این که اصل مذهب هر دو یکی است. او ابتدا به قیام باطنیان گرگان، موسوم به محمّره یا سرخ علمان، در سال ۱۶۲ هـ.ق. و در روزگار مهدی، خلیفه عباسی می‌پردازد که از گرگان تا ری پیش آمدند ولی مهدی عباسی با فرستادن والی طبرستان ایشان را قلع و قمع کرد. بار دیگر در روزگار هارون‌الرشید عباسی در اصفهان قیام کردند که خلیفه عباسی با فرستادن لشکری از خراسان با بیست هزار سوار به مقابل آنها فرستاد و آنها را سرکوب کرد. خواجه نظام‌الملک بعد به قیام بابک خرمدین در آذربایجان می‌پردازد و معتقد است که وقتی که در سال ۲۱۲ هـ.ق. در روزگار مأمون عباسی، خرمدینان قیام کردند، از اصفهان و ناحیه کوهستان (جبال) و عراق عجم، باطنیان به یاری آنها شتافتند و جنگهایی بین سپاه خرمدینان با سپاه خلیفه که از خراسان اعزام شده بود، در گرفت و بعد از پیروزیهای متوالی در سال ۲۱۸ هـ.ق. کار خرمدینان بالا گرفت و در پارس (ولایت فارس)، اصفهان، کوهستان و آذربایگان خروج کردند. در فارس خرمدینان شکست خوردند اما در اصفهان پیروز شدند و به آذربایجان رفتند و به بابک پیوستند و سپاه بابک بیست و پنج هزار نفر شد و در «شارستان»، منطقه میان آذربایگان و کوهستان اردو زد. معتصم عباسی ابتدا اسحاق

را با چهل هزار سوار به مصاف خرم‌دینان فرستاد و او توانست ده هزار نفر از آنها را در اصفهان بکشد. بعد از آن معتصم به مدت شش سال جنگ با خرم‌دینان را ادامه داد و سرانجام افشین را به مصاف ایشان فرستاد. افشین که اصلاً از ترکان ماوراءالنهر بود توانست با حيله نظامی و استراتژیک مخصوص ترکان، لشکر بابک را شکست دهد و او را اسیر سازد. به دستور معتصم چهار دست و پای بابک را بریدند و پوست گاو را با شاخ کردند و بدن بابک را در میان آن گذاشتند تا به سختی جان داد.

بعد از بابک، بار یزدشاه خروج کرد و در کوههای اصفهان مأوی گرفت و خرم‌دینان و باطنیان گرد او آمدند و سی و چند سال قیام او طول کشید ولی سرانجام گرفتار و کشته شد و سرش را در اصفهان آویختند.

خواجه نظام‌الملک، در زمینه نامهای مختلف باطنیان چنین می‌نویسد: «و باطنیان را به هر وقتی که خروج کرده‌اند، نامی و لقبی بوده‌است و به هر شهری و ولایتی، بدین جهت، ایشان را به نامی دیگر خوانند و لیکن به معنی، همه یکی‌اند. به حلب و مصر، «اسماعیلی» خوانند و به قم و کاشان و طبرستان و سبزوار، «سبعی» خوانند و به بغداد و ماوراءالنهر و غزنین، «قرمطی» و به کوفه، مبارکی و به بصره، «راوندی» و «برقعی» و به ری، «خلفی» و به گرگان، «مُحمّره» و به شام، «مُبَیّضه» و به مغرب، «سعیدی» و به لحساء و بحرین، «جُنّابی» ایشان، خویشان را «تعلیمی» خوانند و مانند این و مقصود ایشان همه آن باشد تا چگونه مسلمانی براندازند و خلق را گمراه کنند و در ضلالت اندازند» (سیاستنامه، به کوشش جعفر شعار، ص ۲۷۸).

موضوع قابل ذکر این که هرچند خواجه نظام‌الملک می‌کوشد تا بین باطنیان و خرم‌دینان مزدکی ارتباط فکری، دینی و عقیدتی ایجاد کند، اثبات این ارتباط خیلی دشوار است. مگر این که این نکته ساده را دریابیم که این دو فرقه، نه به جهت اشتراک فکر و اعتقاد همان گونه که خواجه نظام‌الملک معتقد است، بلکه به جهت یکی بودن دشمنشان (خلفای عباسی و بعدها ترکان غزنوی و سلجوقی و خورازمشاهی) و اشتراک منافع در طول تاریخ با همدیگر متحد شده بودند. به بیان

دیگر، اتحاد آنها به این جهت بود که دشمن دشمنِ همدیگر و در نتیجه دوستِ همدیگر بودند. خود نظام‌الملک نیز به این امر واقف بوده‌است: «و حکیم در این معنی مثالی نیکو زده‌است: از دشمنانِ دوستِ حذر گر کنی نکوست / با دوستانِ دوستِ تو را دوستی نکوست / از مردمانت بر دو گروه ایمنی مباد / بر دوستانِ دشمن و بر دشمنانِ دوست» (همان: ص ۲۰۰).

نکته بسیار مهم دیگر دربارهٔ باطنیان باید در نظر داشت، روش سرّی تبلیغ و دعوت ایشان و ترورهای سیاسی - عقیدتی آنها بود که بسیاری از دولتمردان حاکمیت سلجوقی، قربانی همین ترورها شدند. سرانجام خود خواجه نظام‌الملک، نیرومندترین وزیر سلجوقیان، نیز به دست یک اسماعیلی باطنی خنجر خورد و جان باخت. موضوع مهم‌تر، خیانت باطنیان در طول تاریخ، به عالم اسلام و اتحاد آنها با دشمنان اسلام است. در مورد اشتراک فکری - اعتقادی - ایدئولوژیک باطنیان با مسیحیان صلیبی باید خاطرنشان کرد که امروزه برای مورخان مسلم شده‌است که شیعیان باطنی مجوسی شعوبی اسماعیلی در طول جنگ‌های صلیبی که جنگ‌های صلیبی دو قرن، از سال ۱۰۹۵م. / ۴۸۷ه.ق. تا سال ۱۲۹۱م. / ۶۸۹ه.ق.، طول کشید و پس از جنایات و خونریزیهای بسیار صلیبان ضدبشر، با پیروزی قاطع مسلمانان (لشکر ترکان و مملوکان مسلمان) همراه بود، به عنوان ستون پنجم دشمنان اسلام، به عالم اسلام خیانت و جاسوسی می‌کردند. اسماعیلیان مصر و ایران آن روزگار در این جنگ‌ها دوشادوش صلیبیها بر ضدّ اتّحادیّه اسلام اعم از ترکان مسلمان و ممالیک (غیر ترکان اسیر شده و مسلمان شده و در خدمت مسلمانان در جنگ‌های صلیبی) و عرب‌های مسلمان می‌جنگیدند. این حضور اسماعیلیان، حضوری در جهت دفاع دینی یا مذهبی و یا دستیابی به منابع اقتصادی نبود، بلکه حضوری سیاسی، نظامی و امنیتی بود؛ زیرا با مثلث قدرت: خلفا - سلجوقیان - زنگیان (مسلمانان شمال افریقا) تضادّ منافع داشتند؛ برای همین اسماعیلیّه، با روشن نگه‌داشتن تنور جنگ‌های صلیبی، می‌خواستند ضربه‌های کشنده‌ای به رقبای تاریخی خودشان بزنند و حتّی اگر لازم شد با

مسیحیان علیه مسلمانان می ساختند! (نک. تاریخ اروپا در قرون وسطی، انتشارات دانشگاه پیام نور، ص ۱۴۳-۱۴۶).

موضوع مهم دیگر این که تشکیلات سری و مرموز باطنیان، الگویی برای تشکیل انجمنهای سری صلیبی ضد اسلام از قبیل شوالیه‌های معبد و به دنبال آن تشکیلات مخوف سری فراماسونری شد. در این میان نباید سنخیت فکری و اعتقادی اینان با فلاسفه یونان (مخصوصاً فیثاغورث و پیروان آیینهای سری گنوسی، دیونیزوسی و اورفئوسی) بی اعتنا بود. اسماعیل رایین نویسنده فقید کتاب *ارزشمند فراموشخانه و فراماسونری در ایران* به این مهم اشاره می‌کند: «رنگ عقاید قبل از اسلام در آراء و عقاید جمعیت‌های سری پس از اسلام از قبیل «شعوبیه» و «اسماعیلیه» و «خرم دینان» به وضوح دیده می‌شود... در جنگ‌های صلیبی، عیسویان صلیبی، از تشکیلات سری باطنیان، اسماعیلیان، و صباحیه (پیروان حسن صباح) و فتوتیان تقلید کرده و سازمانهای فراماسونری خود را با تقلید از آنها به وجود آوردند؛ برای مثال دسته‌های «جمعیت پاسداران معبد» (شوالیه‌های معبد) از اصول باطنیه، اسماعیلیه، صباحیه تقلید کردند و دسته‌های دیگر از جمعیت‌های سری و علنی اروپاییان، من جمله فراماسونها، از تشکیلات سری اخوان الصفا، اخیان و عیاران تقلید نمودند و سازمانهای خود را بر روی اصول و عقاید آنان مستحکم ساختند... اسناد معتبری هست که در پاریس در کتابخانه پروفیسور مظاهری دیده‌ام حاکی است که جمعی از شیعیان (باطنی) و «فتیان و عیاران» در ممالک خاورمیانه زبان لاتینی یاد می‌گرفتند. اینها اغلب موفق شدند خود را وارد کلیسا کنند و تا مقام «کشیش» ارتقا یابند. ظاهراً علت این امر جلوگیری از اعمال سلاجقه در ایران بوده است» (نک. *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، جلد اول، صص ۲۲۴-۲۶۲).

منظور ما از پرداختن به این زمینه‌های فکری، اعتقادی، ایدئولوژیک، سیاسی و تاریخی این است که دانشجوی محترم ما، نباید با ساده‌انکاری، شیعه بودن ناصر خسرو را دلیلی بر حقانیت او بداند، بلکه بهتر است، با مطالعه زمینه‌های فکری-

اعتقادی - مذهبی و بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی فرقه باطنیه، به قصاید ناصر خسرو از منظر فکری و عقیدتی نیز نگاه کند و بداند که «زندانی یمگان دره بودنش»، «گله‌اش از مردم روزگار»، «حکمت دوستی» و «جهل ستیزی» این شاعر به او حقانیت نمی‌دهد و هر کدام از این موضوعات و مضامین ریشه‌ها در تاریخ اجتماعی - سیاسی باطنیان و حیات فکری و فرهنگی خود شاعر دارد و بی دلیل در قصاید او پیدا نشده‌اند. دانشجو نباید مثل برخی از به اصطلاح محققان بی‌غرض ایران‌دوست (؟) با خواندن ابیاتی چون:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

احساساتی شده و تصویر یک شاعر بلندنظر و با مناعت طبع شیعه از ناصر خسرو در ذهنش نقش ببندد؛ چرا که درست است که ناصر خسرو در این بیت با استعاره «خوکان» سلاطین ترک سنی سلجوقی را در نظر دارد و ادعا و افتخار می‌کند که به خاطر گرفتن صله و مال دنیا به مدح ایشان نمی‌پردازد؛ اما در بیت‌های بعدی به خوبی نشان می‌دهد که او نیز شاعری مداح است و به جای سلطان سلجوقی یا خلیفه عباسی، المستنصر بالله، خلیفه فاطمی مصر را بدین شکل، با آب و تاب «امام زمانه» می‌خواند و مدح می‌کند:

تو را ره نمایم که چنبر که را کن	به سجده مر این قامت عرعر را
کسی را برد سجده دانا که یزدان	گزیده‌ستش از خلق، مر رهبری را
کسی را که بسترد آثار عدلش	ز روی زمین صورتِ جائری را
امام زمانه که هرگز نرانده‌ست	بر شیعتش سامری ساحری را

پیدا است که مخالفان ناصر خسرو نیز می‌توانند با ادبیات توهین‌آمیز مخصوص خود او، المستنصر بالله، خلیفه فاطمی مصر را که او را «امام زمانه‌اش» می‌خواند، «خوکی از میان خوکان» بدانند و او را نیز به مداحی و تعظیم در برابر یک انسان متهم کنند و البته در این زمینه حق دارند.

می‌دانیم که ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت و قرآن را از برکرد. در دربار پادشاهان و امیران از جمله سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی به عنوان مردی ادیب و فاضل به کار دبیری اشتغال ورزید و بعد از شکست غزنویان از سلجوقیان در نبرد دندانقان، ناصر خسرو به مرو و به دربار سلیمان چغری بیک، برادر طغرل سلجوقی رفت و در آنجا نیز با عزت و اکرام به حرفه دبیری خود ادامه داد و به دلیل اقامت طولانی در این شهر به ناصر خسرو مروزی نیز شهرت یافت. حال چنین مردی که تمام جوانی خود را تا چهل سالگی در خدمت شاهان ترک غزنوی و سلجوقی گذرانده و گوشتش، پوستش، خورش، استخوانش و تا مغز استخوانش از ترکان غزنوی و سلجوقی بوده و سالیان سال به نوکری آنها افتخار می‌کرده‌است:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر
 نخواندی به نامم کس از بس شرف ادبیم لقب بود و فاضل دبیر
 به تحریر اشعار من فخر کرد همی کاغذ از دست من بر حریر

همین ناصر خسرو، بعد از به اصطلاح بیداری و توبه و باطنی شدن چنین سروران دیروز خود را که همه چیزش را مادیون آنهاست، با دیدگاهی مغرضانه و نژادپرستانه مورد حمله قرار می‌دهد:

ترکان رهی و بنده من بودند من تن چگونه بنده ترکان کنم؟

سؤال ما درباره این بیت که علی اکبر دهخدا نیز آن را به سائقه ضدیت نژادپرستانه با ترکان در لغت‌نامه‌اش در ذیل مدخل ترک آورده‌است، این است: چه کسی غلام و بنده چه کسی بوده‌است؟ ناصر خسرو غلام و بنده ترکان غزنوی و سلجوقی بوده یا آنها غلام و بنده ناصر خسرو بوده‌اند؟! چرا ناصر خسرو این دروغ بزرگ را می‌گوید؟ چرا ناصر خسرو این همه حق‌ناشناس و غدار و نمک‌ناشناس است؟ البته این نمک-ناشناسی فقط مخصوص ناصر خسرو نیست و فردوسی را نیز که بنا به مستندات متقن تاریخی از شاعران دربار محمود غزنوی ترک بود که سالیان سال عمرش را در

مدح محمود گذرانیده بود و بیش از ۵۰۰ بیت مدح محمود غزنوی در شاهنامه‌اش دارد، شامل می‌شود:

کسی را ز ترکان نباشد هنر کز اندیشه خویش رامش برد

که آن ترک بد ریشه و ریمن است که هم بد نژاد است و هم بد تن است

ناصر خسرو در ابیات زیر نیز دیدگاهی کاملاً مغرضانه و نژادپرستانه ارائه می‌دهد:

زشت بُود بودن آزاده مرد بنده طوغان و عیال ینال

هستم ز نسل ساسان، نه از تخمه تکین هستم ز صلب کسری نه از دوده ینال

با دیدگاه امروزی ناصر خسرو که همان گونه که گفتیم همه چیزش را مدیون ترکان بوده‌است، خودش را از نظر نژادی برتر از ترکان می‌خواند و این دیدگاه نژادپرستانه منحنط، مختص ناصر خسرو نیست، بلکه این مختصه عمومی شاعران شعوبی مثل فردوسی طوسی، اسدی طوسی، دقیقی طوسی و امثالهم است. این که ناصر خسرو تاجیک افغانی از نسل شاهان ساسانی و از صلب کسری بوده‌است، دروغی آشکار است، اما شعوبیان ضد اسلام، ضد عرب و ضد ترک همگی به مرض نژادپرستی ضد ترک، ضد عرب و ضد اسلام مبتلا بودند.

موفق و مؤید باشید.